

بررسی و تحلیل مثلث پول‌های اعتباری از دیدگاه فقهی - حقوقی

مرتضی محمدی راد^۱

سید محمد شفیع دارابی^۲

نسیرین کریمی^۳

چکیده

پول موضوع برخی از احکام فقهی و حقوقی است و نظریه‌های فقهی موجود که برای پول با ماهیت گذشته و حالت ثبات نسبی ارزش ارائه شده‌اند، پاسخگوی نیازهای واقعی در وضعیت فعلی نیستند. بررسی تحلیلی وظایف پول نشان می‌دهد که مقدار ذخیره ارزش، نیز جزء وظایف آن می‌باشد و نظریه قدرت خرید درباره ماهیت پول به دلایلی ترجیح دارد که فقیه بدون شناخت ماهیت امروزی آن نمی‌تواند درباره‌اش حکمی صائب صادر کند، فقیه برای دستیابی به حکم صحیح هر پدیده نخست باید موضوع آن حکم را به‌طور کامل بشناسد. ماهیت پول امروز اساساً متفاوت از ماهیت پول چهارده قرن پیش است، بالتبع احکام آن نیز دگرگونی اساسی می‌یابد، از این رو شناخت ماهیت آن اهمیت ویژه‌ای یافته است. موضوع کاهش ارزش پول و لزوم جبران یا عدم جبران کاهش ارزش پول مورد توجه محافل اقتصادی و فقهی است حال سؤال این است که مقوم مثلث پول‌های اعتباری چیست؟ قدرت خرید است یا ارزش اسمی و ظاهری آن؟ آیا مقدار ذخیره ارزش نیز جزء وظایف پول اعتباری است؟ مخالفان جبران کاهش ارزش، پول را از مثلیات می‌دانند و ارزش اسمی را مقوم مثلث می‌شمارند و جبران کاهش ارزش پول را مصداق ربا می‌دانند و در مقابل، طرفداران لزوم کاهش ارزش، پول را مثلی می‌دانند ولی ارزش حقیقی یا قدرت خرید را مقوم مثلث پول‌های اعتباری می‌شمارند، از این رو لزوم جبران کاهش ارزش را مصداق ربا نمی‌شمارند با توجه به این که کاهش ارزش پول، جزء اصل دین بوده و در ماده ۵۲۲ ق.م.م.م. مطالبه خسارت برای دیون پولی پذیرفته شده است. پس علاوه بر مطالبه میزان کاهش ارزش پول، می‌توان خسارت مفروض قانونگذار را که در ماده ۵۲۲ ق.آ.د.م. پیش‌بینی شده مطالبه کرد. در این مقاله ادله موافقان و مخالفان دخالت قدرت خرید در تقویم مثلث پول‌های اعتباری به همراه نقد و بررسی و به روش توصیفی-تحلیلی و گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای بیان شده است.

واژگان کلیدی: قدرت خرید، کاهش ارزش، پول اعتباری، مثلی و قیمی.

۱. دانشجوی دکتری، فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم، قم، ایران

mortzamohammadirad@gmail.com

shafieimohammadmazandarani@gmail.com

nasrinkarimi1358@yahoo.com

۲. استادیار، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم، قم، ایران (نویسنده مسئول)

۳. استادیار، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم، قم، ایران

مقدمه

با گسترش روزافزون مبادله‌های اقتصادی و شکل‌گیری نیازهای جدید در عصر کنونی، شاهد تکامل تدریجی پول در صورت‌های گوناگون هستیم. این موضوع خود بر چالش‌های موجود می‌افزاید. به‌طور کلی پول بی‌شک یکی از قدرتمندترین نهادهای اقتصادی بشری است که ابهام، چپستی و ماهیت آن، دشواری‌ها و سوءبرداشت‌های فراوانی را برای نظریه پردازان و سیاست‌گذاران به‌بار آورده است.^۱ از نظر شهید صدر، پول‌های کاغذی مال مثلی است و مثل آن افزون بر کاغذ، هر آن چیزی است که قیمت حقیقی آن را محسوم و بیان کند.^۲ این بحث در مورد پول نمی‌تواند مطرح شود، چراکه پول اصولاً دارایی یا کالا نیست. سابقه طرح قیمی یا مثلی بودن پول به نقدین بودن پول برمی‌گردد که آن زمان نقدین از مصداق‌های پول بوده است. این نکته مهمی است که بین مصداق‌های پول و خود پول تفاوت قائل شویم. کاهش سالیانه و حتی ماهیانه ارزش پول به‌گونه‌ای است که در برخی مواقع، مانند مهریه، پرداخت نمی‌شود و دیون معوقه با مدت طولانی ادای دین تا حد یک هزارم ارزش اولیه یا کمتر کاهش می‌یابد. در چنین حالتی آیا ادای بدهی مطابق با مبلغ اسمی اولیه موجب برائت ذمه می‌شود؟

اینها نکاتی است که اهمیت پژوهش در این زمینه را ثابت می‌کند. پرسش‌های اساسی در این زمینه عبارت‌اند از: آیا گوهر اصلی در ماهیت پول، ارزش حقیقی است یا ارزش اسمی؟ مقدار ذخیره ارزش نیز جزء وظایف پول است؟ برای تبیین این موضوع که مقوم مثلیت در پول‌های اعتباری چیست، باید ماهیت و حقیقت پول به‌روشنی آشکار شود و به این پرسش پاسخ داده شود که آیا جبران کاهش قدرت خرید پول در معاملات مدت‌دار و خصوصاً در قرض، ربا است؟ مسئله جبران کاهش قدرت خرید پول در قرض‌ها و سایر معاملات مدت‌دار، در گذشته کمتر مورد نظر فقهای شیعه واقع شده، و پیش از انقلاب

۱. حسن، سبحانی و علی‌اصغر، قائمی‌نیا، «پول در اقتصاد اسلامی از دید اعتباریات علامه طباطبایی»، پژوهش‌های اقتصاد اسلامی، ش ۶۳ (۱۳۹۵)، ص ۱۲۹.

۲. محمداسماعیل، توسلی، «بررسی و نقد نظریه‌های برخی از اندیشه‌وران اسلامی درباره ماهیت پول»، اقتصاد اسلامی، ش ۱۹ (۱۳۸۴)، ص ۱۲۹.

اسلامی فقط سید کاظم صدر گفته است که بانک‌های اسلامی باید اصل پول سپرده‌گذاران را تضمین کنند.^۱ بعد از انقلاب اسلامی بانکداری بدون ربا در ایران بدون توجه به مسئله یادشده بر همان تعریف سنتی ربا تأسیس شد. دکتر بهشتی به صورت گذرا به این مسئله اشاره دارد: اگر نرخ تورم وجود داشته باشد باید هم در وام برای آن فکری کرد و هم در خرید و فروش. وی جبران کاهش قدرت خرید پول را جبران خسارت ناشی از استهلاک دانسته است.^۲

۱. دیدگاه فقهای شیعه در مورد مثلی و قیمی

لفظهای «مثلی و قیمی» واژگانی عربی هستند که در روایات مربوط به ضمان به آنها اشاره شده است.^۳ مثلی در لغت به معنای «المنسوب إلى المثل» یا «ما له المثل» است.^۴ قیمی را نیز عکس آن بیان داشته‌اند. میان فقها در تعریف مثلی اختلاف است. شیخ طوسی، علامه حلی و دیگران بنا بر آنچه معروف است در تعریف مثلی گفته‌اند: مثلی آن است که اجزایش از حیث قیمت متساوی باشد.^۵ از علامه حلی نقل شده کالای مثلی آن است که اجزای آن مماثلت داشته، از نظر صفات نزدیک به هم باشند.^۶ از شهید اول در دروس حکایت شده است که کالای مثلی کالایی است که اجزا و منفعت آن مساوی بوده و صفات آن نزدیک به هم باشد.^۷ از شهید ثانی نقل است که تعریف «دروس» سالم‌ترین تعریف است.^۸ دو لفظ مثلی و قیمی گرچه در روایات آمده است، ولی حقیقت شرعیه ندارد.^۹ آیت‌الله سیستانی نیز گفته است: مثلی آن است که افراد و مصادیق آن از حیث صفات و آثار و قیمت متساوی باشند، به گونه‌ای که اگر افراد و موارد آن را با هم مقایسه و مخلوط کنیم، تمیز و

۱. سید کاظم، صدر، *اقتصاد صدر اسلام*، (تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۴)، صص ۲۶-۲۷.
۲. سید محمدحسین، بهشتی، *اقتصاد اسلامی*، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸)، ص ۱۸.
۳. محمدبن حسن، حر عاملی، *وسائل الشیعه*، ج ۶ (بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ق)، ص ۶.
۴. سید روح‌الله، خمینی (امام)، *تحریر الوسیله*، (قم: اسماعیلیان، ۱۳۷۸)، ص ۱۶۹.
۵. شیخ مرتضی، انصاری شوشتری، *المکاسب*، ج ۳، (قم: مؤسسه الهادی، ۱۴۱۸ق)، ص ۲۱۴.
۶. یوسف‌بن حسن، حلی، *تحریر الاحکام*، ج ۲، (مشهد: مؤسسه طوس للطباعة و النشر، بی تا)، ص ۱۳۹.
۷. محمدبن مک، جبعی عاملی، *دروس شرعیة فی فقه لامامیه*، (قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۲ق)، ص ۱۱۳.
۸. محمدبن مکی، جبعی عاملی، *الروضه البهیة فی شرح لمعة الدمشقیه*، (قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۴ق)، ص ۲۱۸.
۹. علی، مشکینی، *مصطلحات الفقه*، (قم: نشر الهادی، ۱۳۷۷)، ص ۴۷۰.

تفرید آن ممکن نباشد؛ مثل حبوبات و نقودی که با وزن و عیار ضرب شده باشند و غیره. اما قیمی عکس آن است و افراد و مصادیق آن از حیث قیمت و صفات و آثار متساوی نباشند. صاحب جواهر نیز مثلی را کالایی می‌داند که افرادش با هم مساوی باشند. آیت‌الله اصفی می‌فرماید: «مانعی ندارد که افراد عرضی یک مال مثلی باشند و افراد طولی آن قیمی. می‌توان افراد طولی پول را در صورتی که زمان به نسبت طولانی و اختلاف ارزش (قدرت خرید) آن فاحش باشد و از نظر عرف قابل اغماض نباشد، قیمی شمرد؛ گرچه افراد عرضی آن مثلی باشد. البته این در صورتی است که اختلاف ارزش در دو زمان گوناگون در بازار قابل اغماض نباشد، وگرنه مثلی است. بنابراین فقیهان اگر پول را از مقوله مثلیات می‌دانند، نظر آنها باید به افراد عرضی پول باشد یا به افراد طولی آن، در صورتی که اختلاف فاحش نداشته باشد»^۳. به این ترتیب، تعریف واحدی که مورد اجماع همه فقها باشد از مثلی نمی‌توان یافت. دیگر اینکه حتی اگر چنین چیزی هم باشد این تعریف حجیت ندارد، چون تعریف مثلی و قیمی مسئله‌ای است کاملاً عرفی. از آنجا که فقها تعاریفی هماهنگ برای مثلی و قیمی ارائه نکرده اند، تعاریف فقها را در نگاه کلی به چهار دسته تقسیم می‌کنیم و به بررسی آنها می‌پردازیم:

دسته اول. در این دسته به اتحاد دو شیء در نوع یا صنف اشاره شده است. صفات در مقابل ذات، اگر از قبیل صفاتی باشند که نوعاً افراد مثل هم وجود داشته باشد، موصوف به آن صفات را مثلی گویند و اگر از نظر نوع چنین نباشند، قیمی خواهند بود. آیت‌الله خوئی (ره) می‌نویسد: اوصاف اشیا بر دو دسته‌اند: یک دسته از آنها دخیل در مالیت شیء هستند، و دسته دیگر هیچ دخالتی در آن ندارند. دسته اول اگر از آنها بی باشد که برای موصوف به حسب نوع یا صنف افراد مماثل وجود داشته باشد، مثلی است و اگر موصوف این دسته از صفات آن گونه که ذکر شد نباشد، قیمی است. آنچه که از مماثلت بین افراد موصوف بیان کردیم، اختصاص به اتحاد نوعی و صنفی دارد، اما در اتحاد جنسی، مماثلت در جمیع موارد آن لازم نیست.^۵

۱. محمدجواد، مغنیه، *فقه الامام صادق*، ج ۲، (بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، بی تا)، ص ۵۲۹.

۲. نجفی، محمدحسن، *جواهر الکلام*، ج ۱۹، (بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۷، ۱۴۰۴ ق)، صص ۱۵-۱۹.

۳. محمد مهدی، اصفی، «پول و پژوهشهای جدید فقهی»، *فقه اهلیت* (ع)، ش ۷ (۱۳۷۵)، ص ۲۲.

۴. محمدحسین، محقق اصفهانی، *حاشیه المکاسب*، (قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۰ ق)، ص ۸۸.

۵. سید ابوالقاسم، خوئی، *مصباح الفقاهه*، (قم: انتشارات وجدانی، ۱۳۶۸)، ص ۱۵۲.



در بیان هر دو محقق تعبیری وجود دارد که شبهه دور را به ذهن خواننده برمی‌انگیزد. عبارت «افراد مثل هم یا مماثل هم» به‌نوعی تعریف مثلی به مثلی است، زیرا در تعریف مثلی، در پی ضابطه مثل هم بودن در نظر عرف و عقلا هستیم؛ درحالی که در کلام این دو محقق ملاک مثل بودن مشخص نشده است.

دسته دوم. این تعریف را شیخ انصاری (ره) در مکاسب از تعداد زیادی از فقها نقل کرده و آن را به مشهور نسبت داده است. وی می‌نویسد: مثلی عبارت از آن اشیایی است که اجزای آن از نظر قیمت با هم مساوی باشند.^۱ آنگاه خود ایشان توضیح می‌دهد که منظور از اجزا آن است که حقیقتاً اسم آن شیء بر آن صدق کند؛ مثلاً بر انواع گندم حقیقتاً اسم گندم صدق می‌کند، درحالی که ممکن است اسم گندم بر غذایی که از آن درست می‌شود صدق نکند. مراد از تساوی در قیمت نیز آن است که مثلاً اگر کل آن صد تومان ارزش داشته باشد، نصف آن پنجاه تومان بیارزد، چنان‌که در گندم چنین است، اما در یک گوسفند ذبح شده آن‌گونه نیست. شیخ انصاری آنگاه اشکالات زیادی را که بر این تعریف شده است نقل می‌کند، ولی خود ایشان هیچ‌گونه تعریفی برای مثلی و قیمی ارائه نمی‌دهد.

دسته سوم. در کتاب «پول در اقتصاد اسلامی» آمده است، مثلی آن است که نمونه‌های مشابهی داشته باشد و به عبارت دیگر افراد آن دارای خصوصیات مشابهی باشند؛ مانند یک نوع خاص از تلویزیون و یا لیوان که محصول یک کارخانه بوده، همه دارای یک نوع مواد ساخت، ابزار و لوازم، رنگ و دارای یک سطح از مطلوبیت هستند. این تعریف نسبت به تعاریف گذشته صحیح‌تر به نظر می‌رسد، هرچند بهتر بود که تکیه‌گاه تعریف بر اصل مطلوبیت قرار می‌گرفت، زیرا گاهی ابزار و لوازم ساخت یک شیء یا حتی کارخانه سازنده آن متفاوت است. با این همه، ممکن است افراد آن مثلی محسوب گردند، چراکه افراد آن برای عرف و عقلا دارای مطلوبیت یکسان هستند.^۲

دسته چهارم. این دسته از تعاریف به صفاتی اشاره دارد که نتیجه آن تساوی در میزان رغبت و تمایل افراد به آن، و در نتیجه تساوی در مالیت و قیمت افراد آن است. به عبارت

۱. شیخ مرتضی، انصاری، پیشین، ص ۱۰۵.

۲. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، پول در اقتصاد اسلامی، (تهران: سمت، ۱۳۷۴)، ص ۷۶.

دیگر، شیئی مثلی است که میزان رغبت عرف نسبت به صفات موجود در افراد آن و مطلوبیت آنها در نظر عرف و عقلا متفاوت نباشد. ثمره و تبلور خارجی چنین امری، تساوی در مالیت و قیمت است. برخی از محققان و فقیهان بزرگ معاصر طرفدار این نظریه هستند که به شماری از گفتار آنان اشاره می‌کنیم: مثلی آن است که افراد آن دارای خصوصیات و ویژگی‌هایی باشند که میزان رغبت مردم نسبت به آن افراد و قیمت افراد به واسطه آن خصوصیات و ویژگی‌ها اختلاف پیدا نکند؛ هر چیزی که غالباً این گونه باشد مثلی است و تبیین مطلب به حسب زمان‌ها، مکان‌ها و کیفیت‌ها اختلاف پیدا می‌کند! آنچه از تعریف عالمان فقه در مورد مثلی استفاده می‌شود، اینست که مثلی شیئی است که رغبت و تمایل مردم نسبت به افراد آن بر اثر صفات موجود در آنها تفاوت پیدا نکند.^۱ مقصود از مثل برای شیء تلف شده آن است که از نظر اوصاف، قریب به شیء تلف شده باشد و منظور از قریب، قریب در اوصافی است که مالیت و زیادی آن به آن اوصاف محقق گردد. بنابراین در مثلی تنها اوصاف دخیل در مالیت اعتبار دارد و سایر اوصافی که گاه غرض شخصی، نه نوعی، به آن تعلق گرفته و قیمت آن را تغییر داده است، شیء را از مثلیت خارج نمی‌کند، زیرا چنین خصوصیتی در اشیا مقصود عقلا قرار نمی‌گیرد. بنابراین چنانچه اشیا خارجی غالباً نسبت به هم از چنین ویژگی برخوردار باشند، مثلی محسوب می‌شوند، و گرنه قیمی خواهند بود.^۲ در مثلی معتبر است از اشیایی باشد که ضبط اوصاف و خصوصیاتی که به وسیله آنها قیمت و رغبت مردم مختلف می‌گردد، امکان داشته باشد.^۳

۲. دیدگاه فقهای اهل سنت در مورد مثلی و قیمی

فقهای حنفی: «مثلی هر مال قابل اندازه‌گیری با کیل یا وزن یا شمارش یا عدد است که افراد آن شبیه هم باشند و در تبعیض و تقسیم اجزایش ضرری متصور نمی‌باشد؛ ولی حیوانات و اموال قابل اندازه‌گیری با ذرع و اموال قابل شمارش و موزونی که افراد آن شبیه

۱. سید محمد کاظم، طباطبائی یزدی، حاشیه المکاسب، (قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۰ ق)، ص ۹۹.

۲. سید محسن، حکیم، نهج الفقاهه، (قم: انتشارات ۲۲ بهمن، ۱۴۰۶ ق)، ص ۱۳۹.

۳. ابوطالب، تبریزی؛ سید محمد حسین، موسوی بجنوردی؛ محمد، آصفی، «بررسی احکام فقهی پول»، مجله فقه اهل بیت، ش ۷ (۱۳۷۵)، ص ۶۸.

۴. سیدروح‌الله، خمینی، پیشین، ص ۵۲.



هم نیستند و دارای اوصاف نزدیک به هم نیز نمی‌باشند، قیمی می‌باشند»^۱!

فقه‌های شافعی: «مثلثی مالی که قابل اندازه‌گیری با کیل یا وزن است»^۲.

فقه‌های مالکی: «مثلثی مالی است که قابل اندازه‌گیری با کیل یا وزن یا عدد است و افراد آن تفاوتی با یکدیگر ندارند»^۳.

فقه‌های حنبلی: مثلثی مالی است که قابل اندازه‌گیری با کیل یا وزن است، کار دستی نیست و بیع سلم در آن صحیح است.^۴ در این تعریف قید جدیدی برای مثلثی بیان شده و آن اینکه کالای مثلثی بر اثر تغییرات ثانوی که حاصل کار و عمل انسان است، به حالت مکمل یا موزون درنیامده باشد؛ به عبارت دیگر، ملاک تشخیص کالاها شکل اولیه آنها قبل از اعمال تغییرات است. در فقه الامام الصادق (ع) آمده است: «اینکه می‌گویند فقها اجماع دارند که فلان شیء مثلثی است یا قیمی، این اجماع ذره‌ای اعتبار و ارزش ندارد، زیرا آنچه معتبر و مستند است، عرف و ادراکات عرفی است که در این مرحله چگونه حکم می‌کند، علاوه بر آنکه در زمان آیات و اخبار نیز اثری در تعیین کالایی خاص به مثلثی و قیمی دیده نشده است»^۵.

۳. مثلثی و قیمی در اصطلاح حقوقی

در قانون مدنی ایران مال مثلثی این‌طور تعریف شده است: «مثلثی عبارت از مالی است که اشیاء و نظایر آن نوعاً زیاد باشد؛ مانند حیوانات و نحو آن. قیمی مقابل آن است؛ مع‌ذلک تشخیص این معنی با عرف می‌باشد».

در توضیح این تعریف گفته شده است که اگر به‌طور اتفاقی و نادر نیز مثل مالی یافت شود، مثلثی نبوده، بلکه در زمره اموال قیمی است.^۶

۱. سماونہ محمودین اسرائیل، ابن قاضی، جامع الفصولین، ج ۲، (کراچی: اسلامی، ۱۴۰۲ ق)، ص ۹۷.

۲. محمد ابن احمد، شربینی، معنی المحتاج، ج ۲، (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق)، ص ۲۸۱.

۳. احمد، صاوی، بلغۃ السالک لمذهب الإمام مالک، ج ۲، (قاہرہ: دارالفکر، ۱۴۰۱ ق)، ص ۲۱۳.

۴. علی بن سلیمان، مرداوی، الاتصاف فی معرفۃ الراجح من الخلاف، ج ۶، (بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، ج ۲، ۱۹۸۰ م)، ص ۶.

۵. محمدجواد، مغنیه، پیشین، ص ۵۲.

۶. ناصر، کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، (تهران: انتشارات به‌نشر، ۱۳۶۸)، ص ۴۵۱.

بنابراین منظور از فراوانی، کثرت در مقابل «ندرت» است. پس اگر مثل کالایی اندک نیز باشد، ضامن موظف به پرداخت مثل آن خواهد بود؛ مگر اینکه به دست آوردن آن موجب تحمل زحمت و هزینه‌ای باشد که عرف زیر بار آن نمی‌رود. ناصر کاتوزیان مثلی را این‌گونه تعریف کرده است: «دو چیز مثل یک دیگر است که از حیث قیمت و اوصاف اعراض مانند هم باشد، به گونه‌ای که در مقام وفای به عهد، هریک را بتوان به جای دیگری به طلبکار تسلیم کرد» و در ادامه در توضیح این مطلب آورده است که «لزومی ندارد همه وصف‌های دو مثل مانند هم باشد؛ کافی است اوصاف و ویژگی‌هایی که جلب رغبت می‌کند و مبنای تعیین قیمت قرار می‌گیرد، در دید عرف یکسان باشد».^۱ همچنین وی در تعریف اموال قیمی آورده است: «برعکس، قیمی مالی است که در عرف، شخص آن منظور باشد و نتوان مال دیگری را به جای آن قرار داد» و در ادامه در توضیح این مطلب آورده است: «پس اگر آن مال تلف شود، تسلیم موضوع عقدی که سبب انتقال آن قرار گرفته است، مقدور نیست و ناچار عقد منحل می‌شود. اصطلاح قیمی بدین اعتبار است که در صورت تلف مال باید قیمت آن پرداخته شود»^۲ حائری شهاباغ در تعریف مثلی آورده است: «مثلی مالی است که اجزای آن مساوی با یکدیگر است، از حیث قیمت؛ مانند آنکه قیمت نصف مال مساوی با نصف قیمت مجموع و قیمت ثلث مساوی با ثلث قیمت کلی باشد».^۳ جعفری لنگرودی نیز آورده است «دو مال نسبت به هم مثلی هستند، وقتی که یکی بتواند جای دیگری را بگیرد؛ مانند دو کیسه زغال از یک جنس. مثلی به وزن و عدد شناخته می‌شود».^۴

برخی از فقها گفته‌اند در اشبای قیمی هم مثل آن شیء در ذمه می‌آید. صاحب جواهر می‌گوید: زیرا مثل، از قیمت به حقیقت نزدیک‌تر است.^۵

۱. محمدحسین، آل کاشف الغطاء، تحریر/المجله، (عراق: مکتبه المرتضویه، ۱۳۵۹ ق)، ص ۱۳۶.

۲. ناصر، کاتوزیان، پیشین، صص ۴۱-۴۲.

۳. همان، ص ۴۳.

۴. علی، حائری شهاباغ، شرح قانون ملنی، (تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۲)، ص ۸۳.

۵. محمد، جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، (تهران: گنج دانش، ۱۳۸۸)، ص ۱۵۵.

۶. محمدحسین، نجفی، پیشین، ص ۱۵۵.

۴. ثمره مثلی و قیمی در بازپرداخت بدهی‌ها

از لحاظ فقهی در قرض یا غصب و سایر ابواب اگر انسان مال دیگری را تلف کند، چنانچه مثلی بود باید مثل آن را و اگر قیمی بود، قیمت آن را بپردازد، تا دین خود را ادا کرده باشد و اگر شیء قیمی باشد، قیمت یوم القرض باید پرداخته شود، نه قیمت یوم الاداء؛ یعنی قیمت روزی که آن را قرض گرفته است.

۵. فلسفه مشخص شدن کالاها به قیمی و مثلی بودن

در کتب فقهی آمده است، اگر انسان مال دیگری را تلف کند یا اگر مال قرض گرفته شده تلف شد، در این صورت این کالا اگر مثلی بود، شخص تلف‌کننده مثل آن را و اگر قیمی بود، قیمت آن را بدهکار است. در بیع و عاریه ضمانت‌شده نیز همین حکم جاری است. فلسفه این حکم آنست که بدهکار آنچه را واقعاً برعهده دارد بپردازد، زیرا در اشیای مثلی اگر مثل آن را بپردازد یقیناً ذمه‌اش بری شده است و اگر قیمت آن را بپردازد، چنین یقینی وجود ندارد. برای مثال در کتاب البیع آمده است: «هرگاه جنس از لحاظ وصف و خواص هیچ اختلافی با مماثل خود نداشته باشد با تأدیه آن به‌عنوان مماثل یک اداء کافی و مجزی برای کالای تلف‌شده انجام می‌گردد. اما مشروط به آنکه همه آنچه که در اغراض عقلا دخیل و در رغبات و تمایلات افراد نسبت به اشیاء به اعتبار آثار و خواص منافع است ملحوظ گردد. البته در صورت فقدان مماثل با اوصاف و آثار و خواص منافع مورد نظر به حکم عقل باید قیمت آن پرداخته شود تا بتواند جبران تلف را نماید. پس اگر یک من‌گندم مرغوب و خوب تلف شود در مقام تأدیه، نمی‌توان به گندم نامرغوب بسنده کرد، زیرا در این صورت یک تأدیه مکفی و مجزی بر آن اطلاق نمی‌شود. اما در این حالت پرداخت قیمت، جبران مناسبی است که می‌تواند برای یک تأدیه کفایت کند»^۱؛ شیخ انصاری در مکاسب می‌گوید: «إذا تلف المبیع فان كان مثلیاً وجب مثله بلا خلاف»؛ یعنی در این مسئله اختلافی نیست که اگر کالای تلف‌شده مثلی است باید مثل آن ادا شود، زیرا مثل آن کالا نزدیک‌ترین چیزی است که از لحاظ مالیت و صفات مثل کالای تلف‌شده است و در مرحله بعد

۱. سید روح‌الله، خمینی، پیشین، ص ۳۲۱.

قیمت کالای تلف شده که با دینار و درهم و با پول‌های دیگر پرداخت شود. از لحاظ قدرت خرید مالیت نزدیک‌ترین چیزی است که می‌تواند جانشین کالای تلف شده باشد. فلسفه اینکه کالاها را به مثلی و قیمی تقسیم کرده‌اند این است که در قرض و یا غصب و سایر مبادلات اگر کالا از بین رفت باید سعی شود حق و حقوق طرف مقابل به طور کامل ادا شود و این پرداخت عوض به گونه‌ای باشد که با اصل کالا برابری کند.

۶. دیدگاه فقها در مورد جبران کاهش قدرت خرید پول

بیش از یک دهه از تأسیس بانکداری بدون ربا در ایران گذشت و هیچ فقهی از فقهای حاضر فتوا بر لزوم جبران کاهش قدرت خرید پول خصوصاً در قرض‌ها صادر نکرد، ولی به لحاظ ایجاد مشکلات و ناتوانی بانکداری فعلی در جذب سپرده‌ها و وجود تورم‌های دو رقمی در سال‌های پس از انقلاب، فقها در عمل با مشکل یادشده مواجه شدند و فتاوی مختلف در این مورد صادر کردند که اگر بخواهیم آنها را دسته‌بندی کنیم به سه گروه تقسیم می‌شوند:

گروه نخست، که اکثریت فقهای عصر حاضر را تشکیل می‌دهند، به طور مطلق جبران کاهش قدرت خرید پول را جایز نمی‌دانند؛ آیات عظام امام خمینی، گلپایگانی، خویی، فاضل لنکرانی، جواد تبریزی و سیستانی از این دسته‌اند. امام خمینی و فاضل لنکرانی تأکید داشتند که جبران کاهش ارزش پول ربا است. آیت‌الله سیستانی نیز جبران کاهش ارزش پول را ربا دانسته است.

گروه دوم، کسانی هستند که به صورت مشروط در همه یا بعضی از معاملات، جبران کاهش را جایز یا لازم می‌دانند؛ مکارم شیرازی، بهجت، فاطمی ابهری، سید کاظم حائری، صافی و سبحانی از این دسته‌اند. آیت‌الله سبحانی نیز معتقد است که قرض‌گیرنده باید در زمان قرض مبلغ دریافتی را در قالب قیمت طلا محاسبه و در سررسید، قرض را بر اساس قیمت طلا پرداخت کند. آیت‌الله العظمی ناصر مکارم شیرازی در این خصوص بر این باور است که چنانچه نرخ تورم در کوتاه‌مدت روند صعودی داشته، سپس متوقف شود، نباید در مورد جبران کاهش ارزش پول اقدام کرد. اما اگر تورم بالا برای مدت زمان طولانی

دامن‌گیر جامعه شود طبعاً باید به استیفای حقوق قرض‌دهنده مبادرت کرد. این بازه زمانی نیز حدود یکسال است و استدلال ایشان این است که اگر شما در کوتاه‌مدت قرض را پرداخت کنید، مثلاً یک ماه یا بیست روز، از منظر فقهی دین خود را ادا کرده‌اید، اما پرداخت بعد از یکسال، مصداق ادای دین نخواهد بود، مگر اینکه حقوق قرض‌دهنده به‌طور کامل پرداخت شود؛ چراکه آن زیاده، زیادی نیست. آیت‌الله بهجت (ره) نیز معتقد است که اگر تورم شدید بود باید دو طرف مصالحه کنند^۱

گروه سوم، کسانی هستند که جبران کاهش ضرر پول را لازم می‌دانند به‌غیر از صدر و بهشتی که اشاره شد، آیات عظام صانعی، حسین نوری همدانی، موسوی اردبیلی، منتظری و بجنوردی از این دسته‌اند. در بین فقها دو نظریه اصلی را می‌توان از هم تفکیک کرد:

الف) نظریه قدرت خرید؛ ب) نظریه ارزش اسمی.

تعداد قابل اعتنایی از این فقها با تفاوت اندکی در تعبیرها به نظریه قدرت خرید باور داشته و به تبیین و اثبات آن پرداخته‌اند. آیت‌الله بجنوردی تمام حقیقت و هویت اسکناس را قدرت خرید می‌داند که به‌وسیله مرجعی معتبر به آن داده شده است. آیت‌الله هاشمی شاهرودی نیز تمام هستی و اساس پول را ارزش و توان خرید می‌داند. یوسفی با رویکرد مالیت اعتباری و با تفکیک بین اسکناس و پول تحریری به این نتیجه رسیده که اسکناس، پول فیزیکی دارای ارزش مبادله‌ای عام است و پول تحریری شیئی غیرفیزیکی است که خود فی‌نفسه ارزش مبادله‌ای عام دارد.^۲

۱. میثم، موسایی، پیشین، ص ۲۰۰

۲. همان، صص ۱۹۸-۲۰۰

۳. محمداسماعیل، توسلی، «تحلیل ماهیت پول»، اقتصاد اسلامی، ش ۴۸ (۱۳۹۱)، صص ۱۱۲-۱۱۳.

۴. سید محمد، موسوی بجنوردی، «نظرخواهی از فقها پیرامون مسائل فقهی و حقوقی ناشی از کاهش ارزش پول»، مجله رهنمون، ش ۶ (۱۳۷۲)، ص ۱۱۰.

۵. سید محمود، هاشمی شاهرودی، «احکام فقهی کاهش ارزش پول»، مجله فقه اهل بیت (ع)، ش ۲ (۱۳۷۴)، صص ۶۶-۶۸.

۶. احمدعلی، یوسفی، ماهیت پول، (قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۷)، ص ۱۳.

۷. دلایل لزوم جبران کاهش قدرت خرید پول

۱. جبران کاهش ارزش قدرت خرید پول، داخل در تعریف حقیقی ربا نیست

ربا در لغت به معنای زیادی و رشد آمده است: «الاصل فیه زیاده من ربا المال إذا زاد أو ارتفع». ربا عبارت است از دریافت و یا پرداخت هرگونه زیادی ناحق و ظالمانه در مبادلات بر اساس معیار قدرت خرید آنها. قید «ناحق و ظالمانه» در تعریف یادشده، جبران کاهش قدرت خرید پول در قرض را از تعریف ربا خارج می‌کند، زیرا ملاک و مناط حرمت ربا، ظلم و انظلام است و کاهش قدرت خرید پول قرض داده‌شده به وسیله قرض‌گیرنده به عدالت و انصاف نزدیک است و عدم جبران آن نیز نوعی ظلم از سوی قرض‌گیرنده است. بنابراین معیار این است که قرض‌دهنده «رأس المال» خود را دریافت کند. منافع و خواص اشیا در قدرت خرید آنها دخالت دارد و حتی معیار تقسیم‌بندی کالاها در فقه به مثلی و قیمی صرفاً به این منظور صورت گرفته است تا در هنگام بازپرداخت دین، به هیچ‌یک از طرفین اجحاف نشود. لذا قدرت خرید پول که تنها وجه و تمایلات مردم در تقاضا و نگهداری پول است، یگانه معیار برای قدرت خرید پول به حساب می‌آید. نیازی به توضیح نیست که در تعریف یادشده حتی اگر قید قدرت خرید اقتصادی عوضین را در مبادلات ذکر نمی‌کردیم باز هم همین نتیجه از قید «ناحق و ظالمانه» بودن دریافت یا پرداخت اضافی در مبادلات، قابل استنباط بود. در واقع، قید قدرت خرید صرفاً برای تأکید بیشتر است. استدلال ما در ربا نبودن جبران کاهش قدرت خرید پول بر اساس تعریف ارائه‌شده به شرح زیر است:

الف) ربا شامل دریافت یا پرداخت زیادی ناحق و ظالمانه در مبادلات است.

ب) قرض یکی از مبادلات است.

ج) دریافت یا پرداخت زیادی ناحق و ظالمانه در قرض، رباست.

د) جبران کاهش قدرت خرید پول در مبادلات، مشمول دریافت یا پرداخت زیادی ناحق و ظالمانه نیست.

ه) جبران کاهش قدرت خرید پول نه‌تنها ناحق و ظالمانه نیست، بلکه عین انصاف و عدالت بوده، از جنبه موضوع از تعریف ربا خارج است.

۲.۷. قاعده لاضرر

دلیل دیگر بر لزوم جبران کاهش قدرت خرید پول، تمسک به قاعده لاضرر است. اصل لاضرر در فعالیت‌های مشروع موضوعیت دارد، زیرا فعالیت‌های نامشروع به صورت حکم اولی مورد تحریم قرار گرفته‌اند. حقوقی که اسلام برای افراد در مالکیت و بهره‌برداری از منابع و مبادلات قائل است اگر با تغییر شرایط باعث ضرر به دیگران شود، استفاده از آن حقوق که بر اساس اصل اولی جایز هستند، بر پایه عناوین ثانویه که یکی از آنها اصل «لاضرر» است، ممنوع می‌باشد. این قاعده فقهی برگرفته از حدیثی است که پیامبر (ص) در رسیدگی به شکایت فردی از انصار از سمره ابن جندب که برای سرکشی به درختش بدون اجازه وارد منزل فرد انصاری می‌شد، فرمود: لاضرر و لاضرار فی الاسلام. فقها از این قاعده عدم جواز زیان رساندن در فعالیت‌های اقتصادی یا هر فعالیت دیگری را نتیجه گرفته و گفته‌اند، فرد ضرررساننده باید ضرر را جبران کند. از قاعده یادشده در بحث پرداخت‌های مدت‌دار نیز می‌توان استفاده کرد؛ به این معنا که اگر تعریف سنتی ربا را بپذیریم و صرفاً بر اساس ظواهر تعریف قضاوت کنیم، در دیون مدت‌دار، فرد قرض‌دهنده متحمل ضرر می‌شود و اسلام هرگز نخواسته است که فرد قرض‌دهنده ضرر کند؛ بنابراین، با توجه به اینکه تنها معیار برای قدرت خرید حقیقی پول در شرایط حاضر قدرت خرید است و عدم ملاحظه آن باعث خواهد شد شخص قرض‌دهنده متحمل ضرر شود؛ ضرری که با توجه به نرخ‌های بالای تورم در هر سال بسیار فاحش است، و هرچه مدت قرض بیشتر، زیان فاحش‌تر خواهد بود. لذا، بر اساس اصل لاضرر قاعده‌تاً باید ضرر فرد قرض‌دهنده جبران شود. لازم به توضیح است با توجه به ادله‌ای که ذکر شد، جبران کاهش قدرت خرید پول در قرض‌ها، ربا محسوب نمی‌شود و لذا نوبت به اصل لاضرر نمی‌رسد، ولی اگر آن استدلال‌ها را نادیده بگیریم، نمی‌توان از این قاعده که حاکم بر کلیه معاملات است، نادیده گذشت. در هر صورت، جبران کاهش قدرت خرید پول یا به دلیل خروج آن از تعریف ربا و یا به دلیل

اصل لاضرر، لازم و ضروری است. عده‌ای برای اثبات جبران تورم به قاعده لاضرر تمسک کرده‌اند؛ به این ترتیب که در صورت تورم اگر کاهش قیمت جبران نشود، باعث ضرر دائن می‌شود و طبق قاعده لاضرر این‌گونه ضررها نفی شده است. برای جلوگیری از این‌گونه ضررها، ارزش حقیقی پول باید پرداخت شود. در حقیقت، بحث بر سر این است که قاعده لاضرر دلالت بر حرمت جمعی اضرار یعنی حکم تکلیفی دارد یا اینکه دلالت بر جبران ضرر یعنی دلالت بر حکم وضعی دارد؟ در مورد اینکه مفاد قاعده چیست؟ در این باره چهار قول وجود دارد:

قول اول، این حدیث حکم تکلیفی (حرمت) را می‌رساند؛ یعنی از نفی، اراده نهی شده است.

نقد. اولاً اینکه از نفی اراده نهی کنیم نیاز به دلیل دارد و اینکه بعضی اوقات از نفی اراده نهی شده باعث نمی‌شود در هر جایی بدون دلیل این کار را انجام دهیم.

ثانیاً در لاضرر می‌شود از نفی اراده نهی کرد؛ یعنی به دیگران ضرر نرساند، ولی در لاضرر که به معنی نقص است معنا ندارد.

قول دوم، مقصود از لاضرر نفی غیرمتدارک است؛ یعنی باید ضرر تدارک شود. طبق این قول، قاعده بر حکم وضعی (ضمان) دلالت دارد. فاضل تونی این نظریه را پذیرفته و گفته است: «اذ نفی الضرر غیر محمول علی نفی حقیقته لانه غیر منفی بل الظاهر ان المراد به نفی الضرر من غیر جبران بحسب الشرع»^۱.

نقد. آقای خویی این نظریه را این‌گونه نقد کرده است که تقیید ضرر دلیل می‌خواهد.^۲

ولی فاضل تونی می‌تواند جواب دهد که وقتی شارع خبر از عدم ضرر می‌دهد و می‌دانیم حقیقت این جمله اراده نشده است، پس برای خروج از کذب این حرف را زدیم.

۱. پرویز، داوودی و میثم، موسایی، «پژوهشی درباره ربا و جبران کاهش ارزش قدرت خرید پول»، پژوهش‌نامه علوم اجتماعی، ش ۱۵ (۱۳۷۹)، ص ۱۸۳.

۲. محمد، صالحی مازندرانی، «بررسی احکام فقهی پول»، فقه اهل بیت (ع)، ش ۹ (۱۳۷۶)، ص ۸۰.

۳. یدالله، فاضل تونی، الوافی فی اصول الفقه، (قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۵ ق)، ص ۱۹۴.

۴. سید ابوالقاسم، خویی، پیشین، ص ۵۲۹.

اشکال دوم از محمدحسین نائینی است که می‌گوید: اینکه بخواهیم با جعل حکم ضمان جمله شارع را از کذب بودن خارج کنیم فایده ندارد، بلکه باید برای خروج از کذب، ضرر را در خارج از بین ببریم که آن هم ممکن نیست. اشکال سوم هم از ایشان است و به این نکته اشاره دارد که توجیه فاضل تونی در مورد لاضرر درست است، اما در خصوص لاضرر چگونه ممکن است هر ضرر و نقصی در دنیا را برعهده کسی بگذاریم؛ مثل اینکه کسی زمین بخورد و پایش بشکند، که این ضرر را نمی‌شود گردن کسی گذاشت!

قول سوم، مقصود از لاضرر نفی تشریح حکم ضرری است؛ یعنی شارع حکم ضرری را جعل نکرده است (شیخ انصاری و آیت‌الله خویی این نظر را قبول دارند) که به‌گونه زیر قابل تصور است. اگر کلمه حکم را در تقدیر بگیریم، یعنی لاحکم ضرریاً، یا اینکه از خود ضرر اراده حکم ضرری شود.^۲

نقد. در متن حدیث ضرر آمده و حکم شارع ضرر نیست، بلکه ضرری است.

قول چهارم، مقصود از حدیث، نفی حکم به لسان شارع است.^۳ این نظریه بر این پایه است که وضوء ضرری وجوب ندارد؛ یعنی ضرر قید موضوع است. ولی بر اساس نظریه قبل، وضو حکم ضرری وجوب را ندارد؛ یعنی ضرر قید حکم است. فرق نظریه سوم با چهارم در اینست که برابر نظر سوم، حکم وجوب وضو برداشته می‌شود؛ چه ضرر در موضوع باشد و چه در یکی از مقدمات وضوء. ولی طبق نظریه چهارم، حکم وجوب وقتی می‌شود که موضوع ضرری باشد، نه مقدمات آن.^۴

۸. ادله عدم لزوم جبران کاهش ارزش پول

۸.۱. خلاف عدل و انصاف

هرچند قاعده عدل و انصاف از قواعد اساسی شریعت اسلامی است، ولی باید ملاحظه کرد آیا ضرری که متوجه دائن است اگر بر مدیون تحمیل کنیم عادلانه‌تر است؟ به یقین

۱. محمدحسین، نائینی، منیه الطالب فی شرح المکاسب، (قم: النشر الاسلامی، ۱۳۷۳)، ص ۲۰۱.

۲. شیخ مرتضی، انصاری، پیشین، ص ۲۷۳.

۳. محمدکاظم، آخوند خراسانی، کفایه الاصول، (قم: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۴۸ ق)، ص ۹۷.

۴. مجید، تلخایی و محمدحسین، ناظمی، «قاعده اقدام و جبران تورم»، دوفصلنامه علمی- ترویجی مطالعات فقه امامیه، ش ۶ (۱۳۹۵)، صص ۳۸-۶۶.

چنین نیست. بنابراین جبران کاهش ارزش پول جایز نیست! در جواب این سخن می‌توان گفت که این مسئله بر محور ادای حق مستحق است و در دیون قطعاً باید به عدل و انصاف رفتار نمود و مسئله مورد بحث بر محور ضرر بر دائن یا مدیون نیست، بلکه فقیهان برای رعایت قاعده عدل و انصاف گفته‌اند که اگر شیئی قرض داده شود یا غصب گردد یا صور دیگری اتفاق افتد و آن شیء تلف شود، اگر قیمی است باید قیمت آن و اگر مثلی است باید مثل آن را به عنوان عوض و به جهت رعایت قاعده عدل و انصاف پرداخت نماید. قاعده مثلی و قیمی در واقع ضابطه عرفی رعایت قاعده اساسی عدل و انصاف است.

مدعیان لزوم یا جواز جبران کاهش ارزش پول می‌گویند: عمل به این امر فقط مصداق عدل و انصاف است و هیچ‌گونه تحمیل ضرر متوجه دائن بر مدیون نیست.^۱

۸.۲. جهالت در قراردادها

اگر موافق به جبران کاهش ارزش پول در دیون و قراردادهای مالی باشیم، در قرارداد عنصر جهالت دخالت خواهد داشت، زیرا مقرض مقدار زیادی را که بر قرضش واقع می‌شود، نمی‌داند، چنان‌که مقرض نیز نسبت به مقدار زیادی که باید پرداخت کند، جاهل است. بر اساس شریعت اسلامی قراردادهایی که متضمن جهالت باشند، باطل و ممنوع هستند.^۲ ضعف این گفتار آشکار بوده، زیرا هنگام قرض و دین همه چیز آشکار و واضح است و عقد متضمن جهل نیست. وقتی زمان بازپرداخت فرا رسد، ارزش مبادله حقیقی پول بر اساس شاخص قیمت‌ها تعیین و پرداخت می‌شود. مسلماً اگر پدری که مهر دختر خود را ۵۰ سال پیش هزار تومان قرار داده است، می‌داند که ارزش پول امروز به حدی کاهش می‌یابد که برای خرید یک جفت جوراب مرغوب هم کافی نیست، حاضر به چنان عقدی نمی‌شد و صدق فرزند خود را به گونه‌ای دیگر طرح می‌کرد؛ بنابراین، جهالت نسبت به اوضاع اقتصادی و رفتار مدیون موجب گول خوردن دائن شده، عنصر رضایت که رکن اساسی و مشترک همه عقود

۱. قحف، منذر، ربط الحقوق والالتزامات الآجله بتغير الاسعار، (العربیة السعودیة : المعهد الاسلامی للبحوث والتدریب البنک الاسلامی للتنمیة، ج ۱، ۱۴۱۵ ق)، صص ۱۸، ۲۲ و ۱۸۸.

۲. احمدعلی، یوسفی، ربا و تورم، (قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۱)، صص ۱۳۴-۱۳۵.

۳. قحف، منذر، پیشین، صص ۲۲، ۴۵، ۸۷، ۱۳۲.

است، دچار نقص می‌گردد. پس برای کسب رضایت یکی از طرفین عقد، جبران نسبی خسارت وارده با پرداخت تأخیر، امری منطقی و عادلانه است و همین امر مبنای اصل تعدیل دیون بر اساس شاخص تورم است که از جانب قانون‌گذار مورد پذیرش واقع شده است.

۸.۳. افت و کاهش ارزش پول مصداق عدم‌النفع است

عدم‌النفع به معنای حاصل نشدن نفع، مفهوم مطلق است که می‌تواند شامل فوات یا تفویض منافع، ازدست دادن منافع محقق، عدم تحصیل منافع مورد انتظار و... گردد. جمله «عدم‌النفع لیس بالضرر» که به‌عنوان موضع فقهای امامیه در خصوص موضوع خسارت عدم‌النفع تلقی گردیده، اگرچه ظاهراً مطلق است و می‌تواند تمام موارد عدم تحصیل منفعت را دربر گیرد، اما توجه به مباحثی که فقها این جمله را در آن مورد استناد قرار داده‌اند و مطالعه موضع فقها در خصوص ضمان منافع در ابواب مختلف فقه، مقتضی این است که اطلاق این جمله باید مقید گردد. مسئله عدم‌النفع در فقه اسلامی با ذکر مسائل و مصادیقی از قبیل حبس حرّ و منافع مالک از بیع کالای خویش به‌عنوان تابعی از بحث غصب مورد بررسی و صدور حکم قرار گرفته است.^۱ بنابراین لفظ عدم‌النفع در فقه نه‌تنها برای تمام موارد حاصل نشدن منفعت، بلکه برای بیان مثال‌های بخصوصی از موارد عدم تحصیل نفع موردنظر به‌کار رفته است. با توجه به اینکه بخش عمده‌ای از مقررات کشورمان ریشه در فقه دارد و بحث عدم‌النفع نیز در این گروه جای می‌گیرد، بررسی دیدگاه فقهای امامیه در این خصوص ضروری به‌نظر می‌رسد.^۲ قول مشهور فقها در فقه امامیه این است که عدم‌النفع ضرر نیست و بنابراین قابل مطالبه و جبران نخواهد بود.^۳ اما در این میان قول دیگری نیز وجود دارد که بر این مبنا منفعت محقق‌الحصول مضمونه به‌حساب می‌آید و عامل ورود خسارت شناخته می‌شود.^۴

۱. محسن، عابدی و سید محمدرضا، امام جزایری، «تأثیر مفهوم غصب بر حکم عدم‌النفع از منظر فقهی»، مقالات و بررسیها، ش ۷۶ (۱۳۷۶)، ص ۳.

۲. رضا، سکوت نسیمی و نگار، شمالی، «جایگاه عدم‌النفع در نظام حقوق ایران»، مجله فقه و حقوق اسلامی، ش ۲ (۱۳۹۰)، صص ۸۶-۸۸.

۳. علی (محقق)، کرکی، جامع المقاصد فی شرح القواعد، (قم: مؤسسه آل بیت، ۱۴۱۱ ق)، ص ۲۶۴.

۴. سید محمد، موسوی بجنوردی، «نظرخواهی از فقها پیرامون مسائل فقهی و حقوقی ناشی از کاهش ارزش پول»، رهنمون، ش ۶ (۱۳۷۲)، ص ۷.

۸. ۴. ماهیت پول و قاعدهٔ مثلاً بمثل

عده‌ای برای فرار از ربا و توجیه عدم ضمان در کاهش ارزش پول، پول را هدف قرار داده و نوشته‌اند: پول رایج روز دارای ارزش اعتباری مستقل است که ربطی به قدرت خرید ندارد؛ به عبارت دیگر، پول برخلاف کالا هرچند از نظر مصرف استقلال ندارد، ولی از نظر ارزش اصالت دارد، به نحوی که ارزش اشیا با آن سنجیده می‌شود. در مواردی که ذمهٔ شخصی به مثلی مشغول شده، همان مثل را ضامن است و در مواردی که قیمی بر ذمه است، قیمت را ضامن است و کم و زیاد شدن قدرت خرید، ذمه و تکلیف را تغییر نمی‌دهد. پول‌های فعلی مثلی هستند و أخذ تفاوت قیمت به عنوان خسارت مشروع نیست؛ حتی به صورت شرط ضمان در ضمن عقد، چون همان مبلغی را که گرفته ضامن است و قدرت خرید تأثیری در این مسئله ندارد. بنابراین، اگر کسی مبلغی اسکناس قرض بگیرد تا پس از دو سال مسترد نماید، در این صورت کاهش قدرت خرید بر ذمهٔ مقترض جز آنچه گرفته نیست، و تکلیفی در جبران کاهش ارزش پول ندارد. آیت‌الله جعفر سبحانی آورده است: «در مثلی فقط اوصاف دخیل در مالیت اعتبار دارد و سایر اوصافی که گاهی اوقات، غرض شخصی و نه نوعی به آن تعلق می‌گیرد و قیمت آن تغییر می‌کند، شیء را از مثلیت خارج نمی‌کند؛ زیرا چنین خصوصیتی منظور عقلاء نیست». پول فی نفسه مال مثلی است، بنابراین کسی که مبلغی پول رایج بدهکار شود، طلبکار نمی‌تواند بیشتر از مبلغ یادشده مطالبه کند و افزایش یا کاهش قدرت خرید تأثیری در این حکم ندارد. عده‌ای از محققان معتقدند که مقوم مثلیت در پول، ارزش اسمی آن است، نه ارزش حقیقی و قدرت خرید. این محققان برای ادعای خود دو دلیل آورده‌اند که به همراه نقد آن ارائه می‌شود:

۱. قدرت خرید از عوارض و حالت‌های پول است، نه از مقوم‌های پول. عرف نمی‌گوید که قرض‌دهنده قدرت خرید را قرض داده است، بلکه می‌گوید پول اعتباری قرض داده است.^۲

۱. میثم، موسایی، پیشین، صص ۱۰۸-۱۱۲.

۲. حسن، نظری؛ سید حسین، میرجلیلی؛ پرویز، داوودی، پول در اقتصاد اسلامی، (تهران: سمت، ۱۳۷۴)، صص ۷۷-۷۸.

نقد و بررسی. اولاً عرض و جوهر از اصطلاح‌های فلسفی است که دخالت دادن آن در علوم و امور واقعی مانند اقتصاد و فقه درست نیست. از طرف دیگر، اگر قدرت خرید را از عوارض پول بدانیم، نه ذاتی پول، این عرض عارضه جزء اعراض لازم است که در امور واقعی با ذاتی تفاوت ندارد. ثانیاً عرف پول را قدرت خرید می‌داند و معتقد است وقتی مردم توان خرید ندارند، پول قرض می‌کنند. همچنین عرف به کسی که پول دارد توانمند و به کسی که بی پول است، ناتوان می‌گوید. تحقیق میدانی انجام‌شده دربارهٔ قدرت خرید داشتن پول نیز این ادعا را تأیید می‌کند.^۱

۲. پول اعتباری از نظر پول بودن با پول حقیقی تفاوتی ندارد؛ تنها تفاوتش با پول حقیقی از جهت غیر پولی بودن آن است؛ به عبارت دیگر، پول حقیقی صرف نظر از پول بودن و ارزش مبادله‌ای داشتن، ارزش مصرفی دارد و یک کالای حقیقی است و با توجه به وجه اشتراک پول حقیقی با پول اعتباری در ارزش مبادله‌ای، در صورتی که مقوم پول اعتباری قدرت خرید آن باشد، در مورد پول‌های حقیقی نیز همین وضعیت است؛ یعنی در سکه طلا و نقره نیز باید قدرت خرید مطرح باشد که کم و زیاد می‌شود. اما هیچ‌یک از فقها به جبران قدرت خرید آنها قائل نیستند.^۲

نقد و بررسی. اولاً به‌شمار آوردن توان خرید از ویژگی‌های مثلی است که برعهده می‌آید و در میان مردم فقط در پول‌های اعتباری است، نه حقیقی؛ زیرا نکتهٔ آن در عرف به جنبهٔ پول بودن و وسیلهٔ مبادله شدن مربوط نمی‌شود تا گفته شود که هر دو گونهٔ پول اعتباری و حقیقی از این دیدگاه یکسان است، بلکه راز و رمزش همان اعتباری بودن این دسته از پول‌هاست، چراکه پول اعتباری فقط به این دلیل منتشر می‌شود که نشانگر مالی بودن و توان خرید باشد که قانون آن را معتبر می‌شمارد.

از این رو، به این توان به صورت معنای اسمی یعنی استقلالی نگاه می‌شود، ولی پول حقیقی چنین نیست و می‌توان گفت که توان خرید در آن به صورت معنای حرفی یعنی غیرمستقل بوده و از آثار و ویژگی‌های جنس آن است و در میان مردم از خصوصیات مثل،

۱. میثم، موسایی، پیشین، صص ۲۲۰-۲۲۱.

۲. سید محمد، بهشتی، پیشین، صص ۷۷-۷۸.

افزون بر جنس حقیقی آن به‌شمار نمی‌آید. ثانیاً درست است که پول‌های حقیقی، یعنی طلا و نقره، نیز قدرت خرید محسوب می‌شود، اما تفاوت آن با پول‌های اعتباری اینست که در شرایط تورمی، قیمت همه چیز حتی طلا و نقره افزوده می‌شود، به‌جز پول‌های اعتباری که قیمتش کاهش می‌یابد؛ یعنی پول‌های حقیقی به دلیل ارزش ذاتی‌شان مثل بقیه کالاها حقیقی در شرایط تورمی مشمول افزایش قیمت می‌شوند و این پول اعتباری است که در شرایط تورمی پیوسته ارزشش کاهش می‌یابد. همچنین صاحب پول حقیقی در شرایط تورمی با کاهش ارزش روبرو نمی‌شود. دولت اقدام به ضرب سکه‌هایی با عیار کمتر می‌کند، اما کسی که پول حقیقی با عیار بالا دارد، می‌تواند پولش را ذوب و تبدیل کند. در این شرایط، قیمت طلا و نقره کاهش نمی‌یابد و این امر به معنای عدم کاهش محسوس قدرت خرید چنین شخصی است!

۸. ۵. قاعده اقدام و حاکمیت اراده

بر اساس قاعده، «هرکس به ضرر خود نسبت به اموال خود اقدامی کند، در مورد اقدام وی کسی به نفع او ضمان قهری یا مسئولیت مدنی ندارد»؛ لذا از آنجا که شخص قرض دهنده با رضایت خود و بدون اجبار طرف مقابل اقدام به قرض بدون شرط جبران کاهش ارزش پول نموده، طبیعتاً از کاهش ارزش پول در طی انقضای مدت قرض نیز اطلاع داشته است، لذا حق اخذ ارزش کاسته‌شده را ندارد و شخص قرض‌گیرنده نیز در خصوص ضرر وارده از بابت کاهش ارزش پول هیچ‌گونه مسئولیتی نخواهد داشت. بدیهی است که این دلیل وقتی که قرض‌گیرنده پرداخت دین خود را عقب بیندازد و بدهی خود را دیر پرداخت کند، مصداق ندارد.^۱

استدلال دیگری که در این بیان به‌عنوان ضعف این دلیل مطرح می‌شود، آنست که قاعده اقدام در دو صورت مانع از آن است که بتوان بدهکار را ضامن افت مالیت پول دانست. صورت اول، افت مالیت پول در فاصله بین ایجاد و سررسید پرداخت آن در دیون مؤجل است. اگر کسی به دیگری قرض بدهد و بپذیرد که تا یکسال دیگر در ذمه مدیون

۱. سید محمود، هاشمی شاهرودی، پیشین، ص ۶۲

۲. سید محمد، موسوی بجنوردی، پیشین، ص ۹۲

باقی بماند، مدیون ضامن کاهش ارزش پول در طول این یکسال نیست، زیرا بدهکار در طول این مدت امین است و چون قصوری در وفای به تعهد از او سر نزده است، ضامن نیست. صورت دوم، دیونی هستند که زمان پرداخت آنها به مطالبه دائن واگذار شده است و به اصطلاح، عندالمطالبه‌اند. در این قبیل تعهدات نیز بدهکار ضامن کاهش ارزش پول نیست.

۹. جبران کاهش ارزش پول در حقوق ایران

از آنجا که جامعه ایران در چند دهه اخیر با کاهش ارزش پول مواجه شده، باید دید که حقوق ایران با این مسئله چگونه برخورد کرده است. کاهش ارزش پول تمامی ابعاد اقتصادی، اجتماعی و حقوقی مردم را تحت تأثیر قرار داده، از این رو، تدوین قوانین جدیدی در این زمینه نیاز است. قانون‌گذار ما نیز پس از فراز و فرودهای فراوان و جلب نظر شورای نگهبان با تصویب چند ماده معدود از جمله تبصره ۱۰۸۲ قانون مدنی پیرامون مهریه، ماده ۵۲۲ قانون آئین دادرسی مدنی پیرامون خسارت تأخیر تأدیه، ماده ۹۰ قانون امور حسبی درباره وظایف قیّم و مواردی در مورد حقوق کارمندان و کارگران به این موضوع پرداخته است. اگرچه هنوز خلأهای قانونی زیادی در این راه وجود دارد، لیکن می‌توان با استفاده از راهکارهای حقوقی، همچون تعدیل قراردادی و قضایی در شرایط دشوار اقتصادی، تأسیس نهاد بیمه کاهش ارزش پول برای اطمینان سرمایه‌داران و استفاده از پول الکترونیکی برای رسیدن هرچه بیشتر به عدالت اقتصادی، تا حدودی در جهت رفع مشکلات گام برداشت. یکی دیگر از راهکارهای حقوقی در زمینه جبران کاهش ارزش پول، استفاده از پول الکترونیکی است. در این روش، ارزش پول با قدرت خرید روز یعنی تورم تنظیم می‌شود، لذا به صورت کارت و بانک الکترونیکی می‌تواند ارائه شود. امروزه این عمل در مورد ارزش طلا استفاده می‌شود؛ چنان‌که طلافروشان با استفاده از سامانه‌های رایانه‌ای دقیقه به دقیقه از ارزش طلا باخبر می‌شوند و خرید و فروش خود را بر مبنای همان لحظه قیمت طلا انجام می‌دهند.

۱. سیما، مدنی و علی، عارفی مسکونی، «ماهیت پول و جبران کاهش ارزش آن در فقه امامیه و حقوق ایران»، فصلنامه مطالعات علوم اجتماعی، خلخال، ش ۴ (۱۳۹۷)، صص ۳۱-۳۳.

۱۰. تبیین موضوع تبصره ماده ۱۰۸۲

یکی از شرایط اساسی صحت وفای به عهد و سقوط تعهد، وجود وحدت بین موضوع تعهد و موضوع تأدیه است. به عبارت دیگر، برای اینکه متعهد براثت ذمه حاصل کند باید آن چیزی را که موضوع تعهد است، تأدیه نماید و نمی‌توان متعهدله (دائن) را مجبور کرد که چیز دیگری به‌جز موضوع تعهد را بپذیرد.^۱

ماده ۲۷۵ ق.م در این باره چنین مقرر کرده است: «متعهدله را نمی‌توان مجبور کرد که چیز دیگری به غیر از آنچه که موضوع تعهد است قبول نماید، اگرچه آن شیء قیمتاً معادل آن یا بیشتر از موضوع تعهد باشد». پس در موردی که موضوع تعهد تأدیه پول است، بایستی این شرایط رعایت شود و بدهکار مقدار پولی را به طلبکار پرداخت نماید که در گذشته تعهد به پرداخت آن را به ذمه گرفته و قرار بود که در موعد مقرر در گذشته پرداخت نماید، نه کمتر و نه بیشتر. پول در مفهوم امروزی یک ارزش اعتباری مبادلاتی است که اسکناس نماینده واحد آن است و ارزش یادشده نیز بر اساس نسبت مبادله‌ای مقداری اسکناس با مقداری کالا تعیین می‌شود. این ارزش مبادله‌ای ممکن است با گذشت زمان کاهش یا به‌طور استثنایی افزایش یابد. پس پول درحقیقت عبارت است از همین ارزش، که ممکن است کم یا زیاد شود؛ اگرچه مقدار شماره پول ثابت باشد.

در نتیجه با توجه به کاهش ارزش پول در زمان حاضر، مقدار پول موجود در ده میلیون ریال زمان حاضر، همان مقدار پول ده میلیون ریال زمان‌های گذشته نیست و به‌تدریج کاهش یافته، اگرچه همان نام «ده میلیون ریال» را برای خود حفظ کرده است. با توجه به کاهش ارزش مستمر پول ضرورت دارد که طریقه‌ای برای ایجاد وحدت بین موضوع تعهد و موضوع تأدیه در دیون پولی مقرر شود تا میزان پولی که مدیون باید پس از انقضای موعد پرداخت نماید، مشخص شود و با پرداخت آن مقدار پول، وفای به عهد و سقوط تعهد محقق گردد. چنان‌که در بررسی بیان شد، مقررات تبصره ماده ۱۰۸۲ ق.م مقررات استثنایی نبوده و در آن یک ضابطه کلی و عمومی برای تمامی دیون پولی مقرر شده است و ماده ۶۵۰ ق.م

۱. ناصر، کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، (تهران: انتشارات به‌نشر، ۱۳۶۸)، ص ۴۸.

۲. محمد، طیبیان، اقتصاد کلان، (تهران: انتشارات سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۶۷)، ص ۲۱۹.

نیز یک قاعده متفاوت با قاعده کلی مقرر در ماده ۲۷۵ ق.م. ندارد، بلکه آنچه در ماده ۶۵۰ ق.م. مقرر شده، حکم خاصی از قاعده کلی مقرر در ماده ۲۷۵ ق.م. در مورد عقد قرض است. همان طوری که در ماده ۲۷۵ ق.م. وجود وحدت بین موضوع تعهد و موضوع تأدیه برای تحقق وفای به عهد ضروری دانسته شده، در عقد قرض نیز در ماده ۶۵۰ ق.م. همان قاعده پیش‌بینی و مقرر شده که مقتضی باید مثل آنچه را که برعهده گرفته است در مقام وفای به عهد به طلبکار تأدیه نماید. همان‌طور که بیان شد، پول، اسکناس با شماره خاصی نیست و جنبه عینی ندارد که مدیون مثل اسکناس یادشده یعنی اسکناس با همان شماره را تأدیه نماید، بلکه پول عبارت است از یک ارزش اعتباری که در یک زمان ممکن است اسکناسی با شماره خاص نماینده آن ارزش باشد و در زمان دیگر ممکن است اسکناسی با شماره دیگر نماینده همان ارزش باشد و آنچه مدیون باید به طلبکار رد کند، مثل آن ارزش و مالیت است، نه اسکناس که نماینده آن است. آنان که با استناد به ماده ۶۵۰ ق.م. معتقدند که مدیون باید اسکناس مساوی با اسکناس پرداخت‌شده به وی در گذشته به طلبکار پرداخت نماید، پول را همان اسکناس تصور کرده، همانند سایر کالاها آن را یک مال عینی در نظر گرفته‌اند که معایر با مفهوم و ماهیت پول امروزی است!

چنان‌که برخی از فقها برای پول ماهیت غیراعتباری قائل بوده، آن را از اموال ذاتی و عینی دانسته و در دسته اموال مثلی قرار داده‌اند و بر این باورند که مدیون مسئول پرداخت همان مبلغی می‌شود که گرفته است.

۱۱. تبیین موضوع ماده ۵۲۲ ق.ا.د.م

ماده ۵۲۲ ق.ا.د.م مقرر می‌دارد: «در دعاوی که موضوع آن دین و از نوع وجه رایج بوده و با مطالبه داین و تمکن مدیون، مدیون امتناع از پرداخت کرده، در صورت تغییر فاحش شاخص قیمت سالانه از زمان سررسید تا هنگام پرداخت و پس از مطالبه طلبکار در دادگاه با رعایت تناسب تغییر شاخص سالانه که توسط بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران تعیین

۱. علی، غریبه، «بررسی فقهی - حقوقی قابلیت مطالبه میزان کاهش ارزش پول در خسارت تأخیر تأدیه»، فصلنامه تخصصی فقه و تاریخ تمدن، مشهد، ش ۱۶ (۱۳۸۷)، صص ۵۳-۵۶.

می‌گردد، محاسبه و مورد حکم قرار خواهد داد، مگر این که طرفین به نحوی دیگر مصالحه نمایند». پرسشی که در مورد ماده یادشده مطرح می‌شود این است که آیا قانون‌گذار با وضع این ماده در صدد بیان ضابطه‌ای برای ایجاد وحدت بین موضوع نعهد و موضوع تأدیه در دیون پولی برآمده یا اینکه امکان مطالبه خسارت به دلیل تأخیر در ادای دین و کاهش ارزش پول را پیش‌بینی کرده است؟ به نظر می‌رسد با توجه به اینکه ماده یادشده تحت عنوان خسارت در فصل دوم از باب نهم قانون آ.د.م درج شده و برای ایجاد مسئولیت مدیون به دلیل تأخیر در پرداخت دین، شرایط خاصی از جمله امتناع مدیون از پرداخت دین با وجود تمکن مالی و مطالبه دین از سوی دائن مقرر گردیده است، بنابراین باید گفت که موضوع ماده یادشده، قابلیت مطالبه خسارت ناشی از عدم پرداخت دین در موعد مقرر، از جمله اینکه این خسارت نوعی خسارت تأخیر تأدیه یا خسارت خاصی به نام خسارت ناشی از کاهش ارزش پول و نیز نحوه تعیین میزان این خسارت است. قانون‌گذار فرض کرده که از عدم پرداخت دین در موعد مقرر به دلیل کاهش ارزش پول به طلبکار خسارت وارد می‌شود و قابلیت مطالبه آن را در این ماده اعلام کرده است. شاید برخی معتقد باشند قانون‌گذار در این ماده در صدد بیان قابلیت مطالبه میزان کاهش ارزش اسکناس یا به عبارت دیگر در مقام بیان راه‌حلی برای برابری موضوع نعهد و موضوع تأدیه در دیون پولی است. ولی با توجه به شرایط مقرر در مطالبه مابه‌التفاوت ناشی از تغییر شاخص قیمت برابر ماده یادشده نمی‌توان این نظریه را قبول کرد و این در واقع، اجتهاد در مقابل نص است، زیرا از نظر ماده یادشده برای مطالبه آن، لازم است دین از سوی طلبکار مطالبه شده باشد و از تاریخ مطالبه، مابه‌التفاوت یادشده محاسبه می‌شود، ولی درجایی که این مابه‌التفاوت جزء اصل دین محسوب شود، برای مطالبه آن چنین شرطی لازم نیست. به علاوه شرط دیگر مطالبه مابه‌التفاوت پیش‌گفته، امتناع مدیون در صورت تمکن مالی است؛ یعنی زمانی دائن استحقاق مطالبه مابه‌التفاوت را خواهد داشت که مدیون با وجود تمکن مالی از پرداخت دین خودداری کرده باشد. درحالی که اگر مابه‌التفاوت جزء اصل دین باشد، برای استحقاق مطالبه اصل دین و حکم پرداخت آن، شرط تمکن مدیون ضرورتی ندارد و چه مدیون متمکن از پرداخت

دین باشد چه نباشد، دائن استحقاق مطالبه آن را دارد. بنابراین آنچه در ماده پیش گفته پیش بینی شده است، چیزی جز خسارت تأخیر در پرداخت و نحوه محاسبه میزان آن نیست!

۱۲. محدودیت‌های مطالبه خسارت کاهش ارزش پول در قالب ماده ۵۲۲ آئین دادرسی مدنی

همان‌گونه که بیان شد، در حال حاضر جبران کاهش ارزش پول در چارچوب ماده ۵۲۲ و شرایط این ماده قابل مطالبه است که این شرایط، جبران خسارت را با محدودیت‌های جدی روبه‌رو ساخته است. برای مثال در مواردی همچون جهل دائن به دین، عدم شناسایی مدیون و یا در مقبوض به عقد فاسد که وجهی برای مطالبه وجود ندارد، برای جبران کاهش ارزش پول، تنها مکانیزم برای قابلیت جبران، ماده ۵۲۲ قانون مدنی است که مطالبه را لازم می‌داند.

تنها ماده قانونی برای جواز اخذ خسارت کاهش ارزش پول، ماده ۵۲۲ قانون آئین دادرسی مدنی است. اگر به ظاهر ماده تمسک جوییم باید قائل به این شویم که در موارد ذکرشده چون شرط مطالبه محقق نمی‌شود، اخذ خسارت هم مجاز نیست، که در این صورت ضرر ارزش کاسته‌شده در این موارد، جبران‌نشده باقی می‌ماند. در پاسخ می‌توان گفت که در این موارد باید از ظاهر قانون دست کشید و مطالبه را لازم ندانست، چراکه در فرض ماده ۵۲۲ قانون آئین دادرسی مدنی، از ابتدا حکم تکلیفی پرداخت دین وجود ندارد. در واقع، مدیون باید متمکن در پرداخت بوده و از سوی دیگر دائن نیز دین خود را مطالبه کرده باشد، که در این صورت حکم تکلیفی ادای دین بر او بار می‌شود و مطالبه در اینجا ضروری است. به بیان دیگر، در اغلب دیون گرچه ذمه مدیون به ادای دین مشغول است، لیکن وجوب پرداخت دین باید با مطالبه آن ایجاد شود و گویا قانون‌گذار به مبنای فقهی در وجوب پرداخت نیز توجه وافر داشته است؛ چراکه دو شرط مطالبه و تمکن را در این خصوص لازم دانسته است. حال در مواردی مثل مقبوض به عقد فاسد، مطالبه شرط نیست، چراکه در این امور از ابتدا حکم تکلیفی برای مدیون نسبت به رد وجود دارد. بنابراین حتی بدون وجود

مطالبه باید قائل به جبران خسارت کاهش ارزش پول باشیم. بنابراین به نظر می‌رسد فارغ از سایر ادله‌ای که بیان شد، با این تفسیر از ماده ۵۲۲ ق.آ.د.م می‌توان راهکار مناسبی برای جبران خسارت کاهش ارزش پول فراهم آورد!

نتیجه

با توجه به اینکه لفظ مثلی و قیمی حقیقت شرعیه نداشته، از اصطلاحات فقهی است و از سوی فقها تعریف واحدی از لفظ مثلی و قیمی صورت نگرفته، بنابراین تعریف مثلی و قیمی و نیز مصادیق آنها به عرف واگذار شده و عرف هم در طول زمان قابل تغییر است؛ لذا تغییر کالای مثلی به قیمی و برعکس کاملاً امکان‌پذیر است و از طرفی تغییر ماهیت پول باعث شده که در دو زمان نسبتاً طولانی، پول از یک کالای مثلی به یک کالای قیمی تبدیل شود. تبدیل شدن آن به کالای قیمی باعث می‌شود که در هنگام ادای دیون به قدرت خرید توجه نماییم و این چیزی جز جبران کاهش قدرت خرید در معاملات مدت‌دار نیست. بنابراین گروهی از فقها «جبران کاهش قدرت خرید پول» را در معاملات مدت‌دار و قرض اصولاً خارج از تعریف ربا می‌دانند. بلکه به علت قائل شدن به ملاک ظلم در تحریم ربا، دامنه ربا را به کلیه مبادلات و سودهای اجحاف‌آمیز در بیع و نیز حیل‌های مربوط به ربا هم گسترش می‌دهند. از آنجا که عدم جبران کاهش قدرت خرید پول در مبادلات مدت‌دار عرفاً خلاف عدالت است، لذا به مقتضای اصل یادشده باید در مبادلات □ کاهش قدرت خرید پول جبران شود. دلیل دیگری که به آن تمسک شده، اصل لاضرر است که بر اساس آن اگر مبادلات مشروع متضمن ضرر قابل توجه یکی از طرفین باشد، در صورت عدم فسخ معامله، ضرر طرف زیان‌دیده باید جبران شود. با توجه به اینکه حقیقت پول‌های اعتباری از دو جزء تشکیل شده است؛ یکی جنبه ثبوتی (قدرت خرید) دارد و دیگری جنبه اثباتی (مظهریت)، در شرایط غیر تورمی، میان ارزش واقعی و ارزش اسمی هماهنگی وجود دارد؛ یعنی ارزش واقعی، همان ارزش اسمی و ارزش اسمی همان ارزش واقعی است. اما در شرایط تورمی میان ارزش واقعی و ارزش اسمی این هماهنگی وجود ندارد. از این رو،

۱. سید محمدصادق، طباطبائی و پگاه، سرمدی، «بررسی فقهی و حقوقی قابلیت جبران ضرر ناشی از کاهش ارزش پول»، مجله فقه و حقوق اسلامی، تبریز، ش ۱۰ (۱۳۹۴)، صص ۶۶-۶۷

ملاحظه قدرت خرید و مظهریت در مثلث این پول‌ها لازم است و مخالفان جبران کاهش ارزش پول، پول را از مثلثات می‌دانند؛ منتهی ارزش اسمی را مقوم مثلث می‌شمارند و از این رو بر اساس ادله‌ای که عنوان شد، جبران کاهش ارزش پول را مصداق ربا می‌دانند، و ماده ۲۷۵ ق.م.ایجاب می‌کند که مدیون دین پولی، باید آن مقدار پولی را به طلبکار پرداخت نماید که از نظر مالیت و قدرت خرید مقدار پولی باشد که در گذشته به پرداخت آن متعهد شده و نظر بسیاری از فقهای معاصر نیز همین است. قانون‌گذار هم در تبصره ماده ۱۰۸۲ ق.م.ضابطه خاصی برای تعیین مقدار پولی که مدیون باید به طلبکار پرداخت نماید پیش بینی کرده است. با توجه به اینکه کاهش ارزش پول، جزء اصل دین بوده و در ماده ۵۲۲ ق.م.مطالبه خسارت برای دیون پولی پذیرفته شده است، پس علاوه بر مطالبه میزان کاهش ارزش پول، می‌توان خسارت مفروض قانون‌گذار را که در ماده ۵۲۲ ق.ا.د.م.پیش‌بینی شده است، مطالبه کرد.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

- کتابها

۱. بهشتی، سید محمدحسین، *اقتصاد اسلامی*، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸).
۲. جعفری لنگرودی، محمد، *ترمینولوژی حقوق*، (تهران: انتشارات گنج دانش، ۱۳۸۸).
۳. حائری شاهباغ، علی، *تسرح قانون مدنی*، (تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۲).
۴. حکیم، سید محسن، *نهج الفقاهه*، (قم: انتشارات ۲۲ بهمن، ۱۴۰۶ ق).
۵. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، *پول در اقتصاد*، (تهران: سمت، ۱۳۷۴).
۶. شهیدی، مهدی، *آثار قراردادهای و تعهدات*، (تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد، ۱۳۸۲).
۷. شهیدی، مهدی، *سقوط تعهدات*، (تهران: کانون وکلای دادگستری مرکز، ۱۳۷۳).
۸. صدر، سید کاظم، *اقتصاد صدر اسلام*، (تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۴).
۹. طیبیان، محمد، *اقتصاد کلان*، (تهران: انتشارات سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۶۷).
۱۰. کاتوزیان، ناصر، *قواعد عمومی قراردادها*، (تهران: انتشارت به نشر، ۱۳۶۸).
۱۱. موسایی، میثم، *ریا و کاهش ارزش پول*، (تهران: پژوهشکده اقتصاد تربیت مدرس، ۱۳۸۳).
۱۲. نظری، حسن؛ میرجلیلی، سید حسین؛ داوودی، پرویز؛ *پول در اقتصاد اسلام*، (تهران: سمت، ۱۳۷۴).
۱۳. یوسفی، احمدعلی، *ریا و تورم*، (قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۱).
۱۴. یوسفی، احمدعلی، *ماهیت پول*، (قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۷).

- مقالات

۱۵. آصفی، محمدمهدی، «پول و پژوهش‌های جدید فقهی»، *مجله فقه اهل بیت*، ش ۷ (۱۳۷۵).
۱۶. تبریزی، ابوطالب؛ موسوی بجنوردی، سید محمدحسین؛ آصفی، محمد، «احکام فقهی پول»، *مجله فقه اهل بیت*، ش ۷ (۱۳۷۵).

۱۷. تلخایی، مجید و ناظمی، محمدحسین، «قاعده اقدام و جبران تورم»، *دوفصلنامه علمی- ترویجی مطالعات فقه امامیه*، سال چهارم، ش ۶ (۱۳۹۵).
۱۸. توسلی، محمداسماعیل، «بررسی و نقد نظریه‌های برخی از اندیشه‌وران اسلامی درباره ماهیت پول»، *اقتصاد اسلامی*، ش ۱۹ (۱۳۸۴).
۱۹. توسلی، محمد اسماعیل، «تحلیل ماهیت پول»، *اقتصاد اسلامی*، ش ۴۸ (۱۳۹۱).
۲۰. داوودی، پرویز و موسایی، میثم، «پژوهشی درباره ربا و جبران کاهش ارزش قدرت خرید پول»، *پژوهش‌نامه علوم اجتماعی*، ش ۱۵ (۱۳۷۹).
۲۱. سبحانی، حسن و قائمی‌نیا، علی‌اصغر، «پول در اقتصاد اسلامی از دید اعتباریات علامه طباطبایی»، *مجله پژوهش‌های اقتصاد اسلامی*، ش ۶۳ (۱۳۹۵).
۲۲. سبحانی، جعفر، «نظرخواهی از فقها پیرامون مسائل فقهی و حقوقی ناشی از کاهش ارزش پول»، *مجله رهنمون*، ش ۶ (۱۳۷۲).
۲۳. سکوتی نسیمی، رضا و شمالی، نگار، «جایگاه عدم‌النفع در نظام حقوق ایران»، *مجله فقه و حقوق اسلامی*، ش ۲ (۱۳۹۰).
۲۴. صالحی مازندرانی، محمد، «بررسی احکام فقهی پول»، *مجله فقه اهل بیت*، قم، ش ۹ (۱۳۷۶).
۲۵. عابدی، محسن و امام جزایری، سید محمدرضا، «تأثیر مفهوم غصب بر حکم عدم‌النفع از منظر فقهی»، *مقالات و بررسیها*، ش ۷۶ (۱۳۸۳).
۲۶. غریبه، علی، «بررسی فقهی- حقوقی قابلیت مطالبه میزان کاهش ارزش پول در خسارت تأخیر تأدیه»، *فصلنامه تخصصی فقه و تاریخ تمدن*، ش ۱۶ (۱۳۸۷).
۲۷. موسوی بجنوردی، سید محمد، «نظرخواهی از فقها پیرامون مسائل فقهی و حقوقی ناشی از کاهش ارزش پول»، *مجله رهنمون*، ش ۶ (۱۳۷۲).
۲۸. مدنی، سیما و عارفی مسکونی، علی، «ماهیت پول و جبران کاهش ارزش آن در فقه امامیه و حقوق ایران»، *فصلنامه مطالعات علوم اجتماعی*، خلخال، ش ۴ (۱۳۹۷).

۲۹. هاشمی شاهرودی، سید محمود، «احکام فقهی کاهش ارزش پول»، *مجله فقه اهل بیت*، ش ۲ (۱۳۷۴).

ب) عربی

۳۰. قرآن کریم، ترجمه الهی قمشه‌ای.
۳۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم، *کفایة الاصول*، (قم: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۴۸).
۳۲. آل کاشف الغطاء، محمدحسین، *تحریر المجله*، (عراق: مکتبه المرتضویه، ۱۳۵۹).
۳۳. ابن منظور، محمد، *لسان العرب*، (بیروت: دارصاد، ۱۴۱۴ م).
۳۴. ابن سمنانی، علی بن محمد، *روضه القضاء*، ج ۱، (بغداد: مطبعة ارشاد، ۱۳۸۹ ق).
۳۵. ابن قاضی، سماونہ محمود بن اسرائیل، *جامع الفصولین*، ج ۲، (کراچی: اسلامی، ۱۴۰۲ ق).
۳۶. انصاری شوشتری، شیخ مرتضی، *المکاسب*، ج ۳، (قم: مؤسسه الهادی، ۱۴۱۸ ق).
۳۷. انیس، ابراهیم و دیگران، *المعجم الوسیط*، ج ۲، (مصر، ۱۹۶۱ م).
۳۸. جبعی عاملی، زین الدین بن علی، *الروضه البهیة فی شرح لمعه الدمشقیة*، ج ۷، (قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۴ ق).
۳۹. جبعی عاملی، محمد بن مکی، *دروس تسریعیه فی فقه الامامیه*، (قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۲ ق).
۴۰. حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه*، ج ۶، (بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۱۰، ۱۳۹۱ ق).
۴۱. حلی، حسن بن یوسف، *تحریر الاحکام*، ج ۲، (مشهد: مؤسسه طوس للطباعة و النشر، بی تا).
۴۲. حمد شراره، عبدالجبار، *احکام الغصب فی فقه الاسلامی*، (قم: مکتبه اعلام الاسلامی، ۱۳۹۵ ق).
۴۳. خمینی (امام)، سید روح الله، *تحریر الوسیله*، (قم: اسماعیلیان، ۱۴۰۹ ق).
۴۴. خمینی (امام)، سید روح الله، *کتاب البیع*، ج ۱، (قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۰ ق).
۴۵. خوبی، ابوالقاسم، *مصباح الفقاهه*، (قم: انتشارات وجدانی، ۱۳۶۸).

۴۶. راوندی، قطب‌الدین، ابی الحسن سعید بن هبه‌الله، *فقه القرآن*، مصحح: احمد حسینی شکوری، (قم: کتابخانه عمومی آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ ق).
۴۷. زکی‌الدین بدوی، ابراهیم، *الربا المحرم فی الشریعة الاسلامیه*، (بی‌تا).
۴۸. شریینی، محمد بن احمد، *مغنی المحتاج*، ج ۲، (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق).
۴۹. سنهوری، عبدالرزاق احمد، *مصادرالحق فی فقه الاسلامی*، ج ۱، (تهران: خرسندی، ۱۸۹۵ ق).
۵۰. شیخ شلتوت، محمود، *الفتاوی*، (قاهره: دارالشرق، ۱۳۹۵ ق).
۵۱. شرتونی، سعید، *أقرب الموارد و الشوارد*، ج ۱، (بیروت: مکتبه اللبنا، ۱۴۱۳ ق).
۵۲. شویری لبنانی، ظاهر خیرالله، *اللمع النواج*، (بیروت: مطبعه النعمانیه، ۱۹۰۷ م).
۵۳. صدر، سید محمدباقر، *الاسلام لا یقود الحیات*، (بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، بی‌تا).
۵۴. صاوی، احمد، *بلغه السالک لمذهب الإمام مالک*، ج ۲، (قاهره: دارالفکر، ۱۲۰۱ ق).
۵۵. طباطبائی یزدی، سید محمدکاظم، *حاشیه المکاسب*، (قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۰ ق).
۵۶. فاضل تونی، عبدالله، *الوافی فی اصول الفقه*، (قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۵ ق).
۵۷. کرکی (محقق)، علی، *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، (قم: مؤسسه آل بیت، ۱۴۱۱ ق).
۵۸. محقق اصفهانی، محمدحسین، *حاشیه بر مکاسب*، (قم: ذوی القربی، ۱۴۱۰ ق).
۵۹. مرداوی، علی بن سلیمان، *الانصاف فی معرفه الراجح من الخلاف*، ج ۶، (بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، ج ۲، ۱۹۸۰ م).
۶۰. مشکینی، علی، *مصطلحات الفقه*، (قم: نشر الهادی، ۱۳۷۷).
۶۱. مغنیه، محمدجواد، *فقه الامام صادق*، ج ۲، (بیروت: دار التعارف للمطبوعات، بی‌تا).
۶۲. منذر قحف، *ربط الحقوق والالتزامات الاجله بتغیر الاسعار*، (العریبه السعودیه: المعهد الاسلامی للبحوث و التدريب البنك الاسلامی للتنمیه، ج ۱، ۱۴۱۵ ق).
۶۳. موسوی بجنوردی، سید حسن، *القواعد الفقهیة*، (قم: نشر الهادی، ۱۴۰۲ ق).
۶۴. نائینی، محمدحسین، *منیه الطالب فی شرح المکاسب*، (قم: النشر الاسلامی، ۱۳۷۲).
۶۵. نجفی، محمدحسن، *جواهر الکلام*، ج ۱۹، (بیروت: دار احیاء التراث العربیه، ج ۷، ۱۴۰۴ ق).
۶۶. نووی، یحیی، *منهاج الطالبین و عمده المفتین فی الفقه*، ج ۱، (بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۵ ق).